

عصر طلایی امپراتوران بزرگ موریایی هند و اثرات فرهنگی ایران نجاشی و دیانت رشتی در تلکون این دوره

تحلیل دقیق روابط دامنه‌دار ایران و هند در عصر هخامنشی براساس: فرضیه دکتر اسپونر هند شناس معروف انگلیسی و بررسی‌های عالمانه دکتر جیوانجی مدی ایرانشناس پارسی هند در تأیید این فرضیه همراه با تاریخچه‌ای مختصر از روابط ایران و هند، در اعصار باستان

(۶)

ترجمه، تهیه و تدوین: مهدی غروی
با همکاری مؤسسه خاورشناسی کاما، بمبئی، هند

پاتالی پوترای باستان

کاوشهای دکتر اسپونر درین ناحیه و مسئله نفوذ ایران باستان
برهند

دکتر جیوانجی، جمشید جی مودی

(۱۱)

۱- نوشته‌های کهنه اوستا: درین باره من مقاله‌ای تحت عنوان: هند در اوستای باستان^{۴۷} نوشته‌ام درین مقاله از بررسی‌های خود به این نتیجه رسیدم که در اوستا چهار بار نام هند برده می‌شود.

۱- وندیداد فصل یک شماره ۱۹.

۲- یسنا (سروش یشت) پنجاه و هفت شماره ۲۹.

۳- مهریشت شماره ۱۰۴.

۴- تیر یشت شماره ۳۲.

از این چهار فقره آنکه در وندیداد است از همه کهن‌تر

است.

کشورهائی که برای ایرانیان قدیم شناخته شده محسوب می‌گردید عبارت بود از:

ایران (اریانام داخیونام).
توران (تویریا نام داخیونام).
روم یا آسیای صغیر و اروپای شرقی (سیری منام داخیونام).
چین (سائی نی نام داخیونام).
داهی، مردمان آسیای مرکزی (داهی نام داخیونام)^{۴۸}.
در میان این پنج کشور، کشور شماره یک ایران کشور آریاها یا، آریاها شامل چندین ناحیه یا مملکت بود درین باره شائزده نام آورده شده است که نخستین آن اریانا و ج یا ایرانوج است بمعنی ایران اصلی و پاتزدهمین آن هپتا هندو یا هنداست. مقام هند در میان این شائزده کشور آریائی: اکنون این پرسش بمیان می‌آید چرا درین فهرست نام هند در مرتبه پاتزدهم ذکر شده است؟ برخی برآنند که این ترتیب پرمعنی است و کشورهای را که آریائیها بدان مهاجرت کردند و در آن ساکن شدند یکی پس از دیگری نشان می‌دهد.
اشپیگل معتقد است که این نواحی، نواحی معلوم برای ایرانیان قدیم بود.

دارمستر می‌نویسد که: سراسر این نواحی متعلق به ایران

۴۷- روزنامه انجمن آسیائی بنگال نوامبر ۱۹۱۳ ج ۹ شماره ۱۰ ص ۴۳۶-۴۲۵.

۴۸- فروردین یشت (یشت سیزدهم) ص ۱۴۴.

هند، هندوستان و ایندیا - نام واقعی کشور مورد بحث ما اقلیم بهارات Bharata Varsha است اما امروز این کشور در سراسر جهان، بنام ایندیا خوانده می‌شود خود این نام هند یا هندوستان و ایندیا یکی از شواهد بزرگ ارتباط تمدنی ایران و هند است و دلیلی است بزرگ بر نفوذ فرهنگی ایران بر هند. ریشه اصلی این نام کلمه ایندوس (رودخانه) است. ابتدا به سرزمین پنجاب و همسایگان آن که ازین رود سیراب می‌شدند هند گفته می‌شد و حتی امروز هم کسانی که از شمال و از پنجاب به جنوب هند می‌آیند میگویند از هندوستان آمده‌ایم. اما اکنون این نام برای سراسر هند علم شده است.

نام اصلی این رودخانه در سانسکریت سندهو (Sindhu) است نه Indus یا Hindu که ریشه کلمه هند است. در ریگ ودا^{۴۳} ازین سرزمین بنام سیت سیدهاواس نام برده شده است نه هپت هینداواس (Sapt-Sindhvas/Hapt-Hindvas) و این ایرانیان زرتشتی بودند که از رودخانه هیندو سخن گفتند و سپس به کشوری که این رود در آن جریان دارد هپتا هیندو خطاب کردند^{۴۴}.

در اوستا می‌خوانیم: من که اهورامزدا هستم پانزدهمین سرزمین خوب را خلق کردم این یکی از بهترین سرزمینهاست هپتا هیندو از شرق رودخانه هیندو تا غرب رودخانه هیندو سپس در مقابلش روح اهریمنی و شیطانی خلق شد قاعدگی فوق‌العاده زیاد و گرمای فراوان، از بررسی این متن چنین برمی‌آید که:

۱ - هند نامش هپتا هیندو بود.
۲ - هند پانزدهمین سرزمین خوب بود که به اراده آهورامزدا خلق شد، ایرانیان این سرزمین را از قدیم می‌شناختند.

۳ - شامل سرزمینی بود که رود ایندو (سند) آبیاری می‌کرد و کم‌کم از دوطرف گسترش یافت.

۴ - با دو خاصیت اهریمنی نامطلوب همراه بود.

بدین ترتیب ایرانیان هند را نامگذاری کردند و به بومیان کشور نیز بجای سندو هندو گفتند. نام هند را یونانیان از ایرانیان اقتباس کردند از یونان این نام به روم رفت و سپس همه جهانیان این سرزمین را بدین نام شناختند.

نام هند در تورات: در تورات از هند اینگونه نام برده شده است:

(اینست آهاسوروس Ahasuerus که فرمانروائی کرد از هند تا حبشه بر یکصد و هفت و بیست استان)^{۴۵} در اصل عبارت در عبری قدیم بجای هند هیئت ادغام شده هندو یعنی هدو^{۴۶} Hoddu ذکر شده است که آنهم که شکل دیگری است از نام

دیگران از جمله هیرن Heeren و برآل Breal می‌گویند که این نواحی مهاجرنشین‌های ایرانی بودند که یکی پس از دیگری بوجود آمدند. ایرانیان نخستین از نقطه‌ای در آسیای مرکزی حرکت کردند^{۴۷} و وارد این نواحی شدند. هارلز Harlez معتقد است که این ترتیب بدون معنی است^{۴۸}. ... و بعد می‌گویند شاید مقصود نواحی باشد که در آن عصر آئین زرتشتی گسترش یافته بوده است. من با این حدس هارلز کاملاً هم عقیده هستم زیرا نویسنده پس از پایان این فهرست می‌گوید: گذشته ازین، نواحی زیبا و پربرکت دیگر نیز هست با احتمال قوی نویسنده فقط جاهائیرا که محل گسترش آئین زرتشتی بوده است ذکر کرده. ازین رأی هارلز و ازین استنتاج منطقی به این نتیجه می‌رسیم که در آن عصر هند نیز جزو سرزمینهای زرتشتی بوده است. اما باید دید که آن عصر کی بوده است یعنی وندیداد متعلق به چه زمانی است؟ به نظر من قدمت آن قسمت از وندیداد (فصل اول) که حاوی این فهرست است دست کم به سالهای ۱۲۰۰ پیش از میلاد می‌رسد.

درین باره دکتر هوگ Haug معتقد است که بدو دلیل می‌توان ادعا کرد که قدمت این قسمت از اوستا که حاوی نام هند است به چندین قرن پیش از میلاد مسیح می‌رسد:

نخست اینکه: در فهرست شهرها نام شهر اکباتان ذکر نشده است و چون بقول هرودوت اکباتان در ۷۰۸ توسط دیوکس مادی پی افکنده شد این بخش از وندیداد که شامل اسامی شهرهاست باید مدت مدیدی پیش از سال ۷۰۸ تدوین شده باشد.

دوم اینکه: در وندیداد نام شهر بلخ (باخدی) به عنوان شهر (اردو هودرفشام) یعنی شهری که پرچم برافراشته داشت ذکر شده است. یعنی عصری که بلخ مرکز حکومت دولت باختری (باکتریا) بود و پرچم سلطنتی داشت و ما می‌دانیم که باکتریا در سالهای ۱۲۰۰ پیش از میلاد بدست آسوریها برافراد و پس ازین شکست، دیگر شهر پرچم برافراشته نبود.

بنابراین هند به عنوان کشور هفت رودخانه (هپت هندو) قرن‌ها پیش از میلاد برای ایرانیان شناخته شده محسوب می‌گردید.

دائرة المعارف برتانیکا عصر وندیداد را دست کم ۱۲ قرن پیش از میلاد مسیح می‌داند^{۴۹}. اوستاشناسان بزرگ اوستای فعلی را بخش محدودی از اوستای کهن می‌دانند که بما رسیده کهن می‌دانند که بما رسیده است و درین میان دانشمند بزرگ فرانسوی دارمستتر اوستا را متعلق به دوران بعد از اسکندر می‌داند این ادعای دارمستتر مورد قبول دیگران نیست اما خود وی نیز صددرد با این فرضیه موافقت ندارد و وندیداد را متعلق به عصر هخامنشیان و حتی پیش از آن می‌داند (نویسنده دانشمند درینجا بطور تفصیل عقیده دارمستتر و استنتاج وی را درباره قدمت وندیداد ذکر می‌کند که از نقل به تفصیل آن

اوستائی ایندوس یا سندھو و ازین متن این مطلب برآورده می‌شود که خشایارشا (آهاسو اروس) برهند نیز فرمانروائی داشته است.

(۱۲)

۲ - سنگ نوشته‌ها

پس از اوستا کتیبه‌های میخی نیز تصریح می‌کنند که هند در عصر داریوش یکی از ساتراپهای هخامنشی بود داریوش در کتیبه‌های تخت جمشید و نقش رستم^{۵۷} در میان کشورهای تسخیر شده از هند بنام هیدوش^{۵۸} Hidush (هیندوش Hindush) سخن می‌گوید.

(۱۳)

۳ - نوشته‌های هر دوت

هر دوت هند را غنی‌ترین ساتراپهای داریوش می‌دانند و درباره‌اش چنین می‌نویسد:
هندیان که شماره‌شان از هر ملت دیگر بیشتر است بزرگترین باج را می‌پردازند مبلغ این باج ۳۶۰ تالان است^{۵۹}.
هدف داریوش فقط پیروزی و تصرف سرزمین‌های جهان قدیم نبود وی در مورد هند نیز پس از پیروزی برای شناسائی این کشور فرمان داد که دریا دار اسکیلاکس Scylax برای کسب اطلاعات از کشمیر وارد رود سند شود و از رود سند به دریای عمان و خلیج فارس سفر کند وی تجارت میان ایران و هند را گسترش داد و برای پیشرفت بازرگانی فرمان داد که ترعه سوئر را حفر کردند ترعه‌ای که از راه یکی از شعبه‌های نیل دو دریای مهم جهان قدیم را بهم پیوند می‌داد.

(۱۴)

۴ - سکه‌های فشاری یا منگنه‌ای

در سکه‌های فشاری یا منگنه‌ای نقش را با فشار بروی تکه فلزی که باید سکه شود منتقل می‌کنند و این سکه‌ها نیز از شواهد مهم نفوذ ایران برهند است.

درباره این سکه‌ها پاندیت بهاگوان لعل ایندراجی Pandit Bhagvanlal Indrajی همچنین می‌نویسد: . . . بنظر می‌رسد که در فاصله قرنهای ششم و هشتم میلادی برخی از پادشاهان ساسانی در ناحیه ملوا Malwa حکومتی دست‌نشانده داشته باشند در محل سکه‌هایی یافت شده است که این فرضیه را تأیید می‌کند جانشینان ایشان چوداچالوکیا از سلسله آن‌هیل وادا (Chauda and Chalukia of Anhilwada) این روش سکه زنی را ازیشان تقلید کردند و ادامه دادند^{۶۰}. بنظر می‌رسد که در سکه‌های گودهارا Godhra نیز یک چنین وضعی وجود داشته یعنی این سکه‌ها اثر مستقیم نفوذ فرهنگ ایرانی در هند بوده است. اما امروز ثابت شده است که سکه‌های منگنه‌ای یادگار عصر هخامنشی است که ایشان نیز اصل فکر را از بابل اقتباس کرده‌اند.

کندی بدین سکه‌های فشاری باستانی (Purana) لقب می‌دهد و می‌نویسد:

شیکل (Shakels) های بابلی برای سهولت دادوستد منگنه میشدند اصل و منشأ آنها نیز ایران بود^{۶۱} در همین زمینه دکورد مانس (J.H. Decaurdemanche): در مقاله خود تحت عنوان «سکه‌های فشاری و منگنه‌ای در هند»^{۶۲} می‌نویسد: ایرانیان با هندیان حتی پیش از فتح هند توسط هخامنشیان روابطی داشته‌اند معرفی سکه‌های هند از طرف ایرانیان در اعصار پیش از هخامنشیان صورت پذیر شده است (اخیراً مقدار زیادی از این سکه‌ها در راجگیر بهار یافته شد).
نشانه‌هایی که بر این سکه‌ها نقش می‌شده است: بر این سکه‌ها این علائم را نقش می‌کردند:

- ۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - دارمستتر. زند اوستا ج دوم ص یک و ص ۳.
- ۵۲ - ج ۱۶ طبع نهم ص ۴۴ مقاله میجر کلارک.
- ۵۳ - ماندالا Mandala کتاب چهارم غزل ۲۸ کتاب ماکس مولر در غزلهای ریگ ودا ۱۸۷۳ ص ۲۸۶ و گریفیت T. H. Griffith ۱۸۹۰ ج دوم ص ۱۴۰.
- ۵۴ - دارمستتر زند اوستا ج دوم ص ۱۴.
- ۵۵ - کتاب ایستر فصل اول ۱ و فصل هشتم ۹.
- ۵۶ - فرهنگ کتاب مقدس هاستینگ Hasting.
- ۵۷ - دکتر تلمان Dr. Tolman راهنمای سنگ نوشته‌های قدیم ایران ص ۱۴۴ و ۷۷.
- ۵۸ - شاید هنرمندان در هنگام آفرینش این نقش کلمه (ن) را از قلم انداخته باشند و همین مطلب از طرف دیگر سبب شده باشد که هند در تورات نیز بدون (ن) ذکر شود.
- ۵۹ - کتاب سوم ص ۹۴.
- ۶۰ - روزنامه انجمن B.B.R.S. شماره ۱۲ ص ۵۲۶/۵۲۵.
- ۶۱ - مجله آسیائی انگلستان ۱۸۹۸ مقاله: تجارت اولیه بابل و هند ص ۲۷۷/۸۲.
- ۶۲ - مجله آسیائی فرانسه سری دهم جلد ۱۹ ۱۹۱۲ ص ۱۳۲-۱۱۷.

ارتباط دارد و همه انسان را از راه پرستش عناصر مهم طبیعی به پرستش خدای بزرگ یگانه رهنمون می‌شود .
 ضرب این سکه‌ها که اصلاً در بابل اختراع شدند توسط ایرانیان درهند نیز معمول گردید .
 نتیجه : با بررسی کلی مطالبی که ازین چهار منبع دست اول بدست آمد فرضیه دکتر اسپونر در نظر ما چهره‌ای پر نور یافت ایرانیان درهند پیش از عصر چاندراگوپتا نفوذ فراوان داشتند این نفوذ همه جانبه و بسیار بزرگ بود (این پایه و اساس روابط بین دو ملت شد که سالهاست ادامه دارد .)

(۱۵)

نوشته‌های پهلوی متأخر و فارسی

این گروه شواهد البته دست اول نیستند و بطور کلی در مرتبه پائین‌تر از شواهد چهارگانه اول قرار دارند اما همراه با آن دسته‌های اول و برای برداشت کلی و توجیه این نفوذ در اعصار بعدی اهمیت یافته قابل بررسی می‌شوند .
 الف - نوشته‌های پهلوی : آنچه درباره عصر هخامنشیان و پیش از آن توسط نویسندگان آثار پهلوی نوشته شده است ازین لحاظ اهمیت دارد که به تصور ما این نویسندگان به کتابها و آثاری دسترس داشته‌اند که امروز مفقود شده (از آنجمله است بعضی از نسک‌های اوستا) .
 ۱ - پیشگویی بعثت يك منجی زرتشتی از جانب هند : بهرام ورجاوند ، در ادبیات پهلوی نام درخشانی است نجات دهنده‌ای که در هند ظاهر می‌شود و عالم زرتشتی را اعتلا می‌دهد در کتاب کوچک مادیاگان بنای فروردین یوم‌خرداد^{۶۵} نام این منجی (وهرام ورجاوند) است که در هند ظهور می‌کند در بهمن‌یشت^{۶۶} نیز درین باره چنین آمده است :
 (آهورامزدا می‌گوید : ای زرتشت اسپیتامان آنگاه که دیوی از نسل خشم موجودیت می‌یابد و خاورزمین را فرا می‌گیرد نخست علامت سیاه آشکار می‌شود و سپس هوشیدر پسر زرتشت در کنار دریاچه فرزندان Farzdan تولد می‌یابد هنگامی که وی برای ملاقات و مذاکره بسوی من می‌آید ای زرتشت اسپیتامان در سرزمینی در حوالی چینستان و یا اینکه در میان هندوان شاهزاده‌ای متولد می‌شود از نوادگان کیانیان يك پیشوای آئین زرتشتی نامش وهرام ورجاوند بعضی گویند . شاپور شبی که وی زاده شود ستاره‌ای از آسمان بزمین خواهد رسید و وقتی وی موجودیت یابد ستاره علامت می‌دهد . . .)^{۶۷}
 در زرتشت‌نامه نیز ازین منجی بهرام ورجاوند یاد شده است که از هند سر برمی‌آورد بنظر من علت اینکه محل زادن

۱ - علامت ساده خورشید .
 ۲ - علامت خورشید بشکل نشانه‌های نجومی . علامت برج ثور .
 ۳ - يك شاخه .
 ۴ - گاو کوهاندار با علامت برج ثور .
 ۵ - چیتیا Chaitya (درباره‌اش توضیح داده خواهد شد) .
 دکتر اسپونر بعضی ازین علائم را توجیه و تفسیر می‌کند درباره دومی می‌نویسد : « این یکی را من نمی‌دانم اما آنچه مسلم است اینست که حاوی علامت برج ثور است » .
 من (مودی) می‌توانم آن را از نظر يك زرتشتی توجیه و تفسیر کنم :

در آئین زرتشتی برای خورشید دو علامت می‌بایستی وجود داشته باشد یکی نشانه خورشید و یکی نشانه مهر (دراوستا هوارخشااتا وهیترا) پارسیان ، بامدادان هم مهر نیایش دارند و هم خورشید نیایش . خورشید یزدانی است که بر خورشید (کره نور) ریاست دارد در حالیکه مهر یا میترا بر نور (از لحاظ جسمانی و اخلاقی) ریاست دارد . . . گاو نیز نشانه‌ای است که با خورشید ارتباط دارد نره گاوه‌های میترائی نقش مهمی را در سنگ نگاریهای باستانی ایران برعهده داشته‌اند^{۶۸} .
 درباره علامت شماره ۳ دکتر اسپونر می‌خواهد بگوید که علامت هماست ولی بنظر من علامت برسم است که هنوز هم در آئین نماز مورد استفاده قرار می‌گیرد در قدیم از شاخه درخت بود و امروز از سیم‌های فلزی (معمولاً مس و گاهی نقره و طلا) ساخته می‌شود . بخصوص هنگام نیایش پیش از صرف غذا بکار برده می‌شود فردوسی و نظامی هر دو داستان بکار بردن آنرا بیش از صرف غذا توسط خسرو دوم نوشته‌اند هنگامی که سفیر موریس امپراتور روم (وپدر شیرین همسر معروف خسرو) در ایران بود و در ضیافت بزرگی شرکت داشت بکار بردن برسم باعث سوء تفاهم ورنجیدن سفیر شد .
 گاو کوهاندار بقعیده من علامت ماه است که در اوستا بنام گاو چترا Gao chitra یعنی گاو چهره ذکر شده است شاخهای گرد هم آمده گاو معروف هلال ماه است^{۶۹} آخرین علامت نقشی است شبیه کوه . این نقش از نظر آئین زرتشتی ممکن است زمین یا قطعه زمین محدودی را توجیه کند . در جمیاد یشت (یشت نوزدهم) همانطور که از نامش برمی‌آید اسامی همه کوههای معلوم جهان آنروز ثبت شده است . این نقش معنی دیگرش فریادشاهی (خوره یا خورنگه) است بنابراین این نقش از لحاظ آئین زرتشتی و فرهنگ پادشاهی ایران می‌تواند نقش سکه هم باشد .

این سکه‌ها محتوی علائم طبیعی است خورشید ، ماه ، نور ، زمین علائمی که با نظامات شاهنشاهی هخامنشیان نیز

و رشد این کودک را هند تصور کرده‌اند اینست که هند از مراکز مهم گسترش آئین زرتشتی بوده است .

۲ - نویسندگان پهلوی آثار پراکنده پهلوی در هند : در مجموعه پهلوی دینکرد (کتاب ۴ ص ۲۶) سخن از مجموعه‌ای میان می‌آید که توسط شاپور فرزند اردشیر ساسانی گردآوری شد و سپس برخی از آن به هند رفت .

۳ - روایت پهلوی اسفندیار پسر شاه گشتاسپ و زیر برادر شاه گشتاسپ که برای رواج دادن آئین زرتشتی بهند آمدند . این روایت در کتاب شکند گومنیك و بیجار^{۶۸} آمده است این چنین : شاهزادگان اسفندیار و زیر به خارج از زادبوم خود سفر کردند و در هند آئین زرتشتی را رواج دادند . این روایت توسط کتابهای دیگر پهلوی و بسیاری از متون فارسی تأیید می‌شود و نشان می‌دهد که حتی در همان عصر پیغامبر ایرانی نیز در هند آئین زرتشتی رواج داشته است .

(۱۶)

ب - نوشته‌های فارسی

منابع فارسی که بعضی اثر نویسندگان زرتشتی و برخی یادگار دانشمندان مسلمان است .

۱ - روایت چنگراگچ Changragach ، هنگامی که آئین زرتشتی تازه رواج یافته بود و شاید مقارن عصری که اسفندیار و زیر بر برای توسعه دین به هند رفته بودند یک برهمن خردمند بنام چنگراگچ برای مقابله با ایشان و گسترش آئین برهمنی به ایران آمد اما پس از شنیدن دلایل زرتشتیان مجاب شد و آئین ایرانی را پذیرفت دستاویز و دبستان به این روایت اشاره می‌کنند و بهرام پژدو نیز آنرا در رساله‌ای بنام چنگر گچنامه بتفصیل شرح داده است تصور می‌شود که این رساله یک منبع پهلوی داشته است که از بین رفته^{۶۹} . خردمند هند و پس از زرتشتی شدن بهند آمد و بنوبه خود ۸۰۰۰۰ نفر هندو را زرتشتی ساخت^{۷۰} .

چنگر گچا و چندر گوپتا - با توجه به این روایت و فرضیه دکتر اسپونر که معتقد است موریاها زرتشتی بوده‌اند فکر مطابقه و مقایسه این دو نام بدین من خطور کرد ، برای کسی که در ادبیات پهلوی کار کرده باشد این نکته هویدا است که تبدیل چندرا به چنگ را امکان دارد چون (د) پهلوی را (گ) هم می‌شود خواند و برعکس «پ» گوپتا نیز قابل تبدیل است به (چ) حال اگر جزء «تا» را از گوپتا حذف کنیم که البته آنهم امکان پذیر است و نظائری دارد (کلمه اوستائی تاخماروپا شده است نهموراسپا و تهمورس) جدول مطابقه باین شکل درخواهد آمد : چاندرا گوپتا - چانگرا گوپتا - چانگراگچ

تا - چانگراگچا .

پرسی که ممکن است مطرح شود اینست که چانگراگچا تقریباً معاصر زرتشت بوده است در حالیکه چاندرا گوپتا قرن‌ها پس از زرتشت می‌زیسته جواب این پرسش نیز ساده است . گذشت زمان سبب می‌شود که شخصیت‌های مهم به دورانیهای دیگر برده شوند چاندرا گوپتا نیز بهمین دلیل عقب رفته تا به عصر زرتشت رسیده است . بهترین نمونه آن تخت جمشید داریوش است که با گذشت زمان به جمشید منسوب شود نه داریوش . و در مورد اسکندر که خیلی از امور مربوط به دیگران بوی نسبت داده شده و صاحب یک شخصیت معنوی و خدائی شده است .

اعتبار و اهمیت رساله چنگر گچنامه : ممکن است درباره این رساله بشك دچار شویم و آنرا خالی از اعتبار بدانیم اما با توجه به این نکته که وی منابع دست اول در اختیار داشته و خود مصنف کتاب معروف زرتشت نامه نیز بوده است این شك برطرف می‌شود بسیاری از مطالب زرتشت نامه با منابع دست اول مانند دینکرد و زادسپارام یکسان است و شهرستانی و صاحب دبستان و روضه الصفا نیز آنرا تأیید می‌کنند و برخی از دانشمندان اروپائی نیز آنرا معتبر می‌شمارند . دبستان (دبستان المذاهب = محسن فانی) و دستاویز هردو به این داستان اشاره می‌کنند دبستان می‌نویسد : زرتشت بهرام پسر پژدو می‌گوید هنگام انتشار آئین خالص و پاک ایران در هند خردمندی روحانی بنام چنگراگچ توسط یکی از بهترین حواریونش بنام جاماسپا مطلع شد که شاه گشتاسپ زرتشتی شده است . مرد خردمند نامه منظومی به پادشاه نوشت و ازو خواست که از تغییر مذهب صرف نظر کند اما پادشاه بزرگ ازوی دعوت کرد که برای مناظره با زرتشت بایران برود . ووی چنین کرد و پس از شنیدن سخنان زرتشت زرتشتی شد^{۷۱} . دستاویز نیز این روایت را بهمین ترتیب نقل

۶۳ - مقالات مردم‌شناسی ص ۱۷۵/۱۹۰ (مجموعه مقالات دکتر مودی) .

۶۴ - دکتر لوئیزگری Louis H. Gray در مقاله جالبش Maongha Gaochitra یادنامه اشپیکل ص ۱۶۰/۱۶۸ .

۶۵ - یادنامه کاما ص ۱۲۷ متن از دستور جاماسپ منوچهرجی به تصحیح مودی .

۶۶ - فصل سوم شماره ۱۴ .

۶۷ - بهرام یش فصل سوم وست : کتابهای مقدس خاور ج ۵ ص ۲۲۰/۲۳۱ .

۶۸ - فصل دهم ص ۶۷/۶۸ کتاب «متون پازند سانسکریت» دستور هوشنگ و وست ج ۲۴ ص ۱۷۱ .

۶۹ - جاکسن زرتشت پیامبر بزرگ ایران باستان ص ۸۵ .

۷۰ - انکیتل دوپرون : زندگی زرتشت و مقدمه آن .

۷۱ - دبستان فصل سی و یکم وست : کتابهای مقدس شرق ج ۵ ص ۱۳۵/۱۳۶ .

کرده است .

که يك بخش از قلمرو خود را به برادرزاده اش واگذار کند^{۷۵}. مدتی بعد سام نریمان به دستور پادشاه ایران به پنجاب حمله کرد مهاراجا مولچند پس از مدت کوتاهی حاضر به صلح شد پنجاب به قلمرو فریدون افزوده گردید و گرشاسپ و افراد خانواده اش که نیاگان رستم بودند بحکمرانی این سرزمین رسیدند و این سرزمین به قلمرو ایشان که شامل کابل جابل^{۷۶} سند و سیستان بود اضافه گردید .

کسورای **Kesurai** جانشین راج مهاراج دجار طغیان زیردستانش شد و از منوچهر کمک خواست منوچهر سام نریمان را به کمک او فرستاد . سام در جلندر با کسورای ملاقات کرد و فتنه جویان را سرکوب نمود . جانشین وی فیروز را (فیروز رای) نسبت به ایران بی وفا شد و با استفاده از مرگ سام نریمان سردار ایران و حمله افراسیاب فرستاد و خواستار اتحاد با وی گردید . تا عصر کیتباد پنجاب مستقل ماند . رستم سفر جنگی بزرگی برای بازگرفتن پنجاب ترتیب داد جانشین فیروز رای فرار کرد و به کوههای تیرهوت پناه برد و بعد به سرزمینهای چهار کند و کوندواره رفت . رستم يك هندوی دیگر بنام سورج را پادشاه پنجاب کرد و خود به سیستان بازگشت . درین عصر هندوان که تا آنروز مانند ایرانیان نیاشگران خورشید بودند بت پرست شدند و دور يك پیشوای مذهبی هندو که خود برهن بود گرد آمدند . فرشته سپس به بررسی روابط هند و ایران در زمان ساسانیان می پردازد .

در تأیید روایات فرشته درباره فتوحات سرداران ایرانی درین نواحی خود من نیز شاهد زنده ای یافتیم . در سال ۱۸۸۷ که از تنگه خیبر باز می گشتم هنگام عزیمت به قریه مسجد علی به قلعه جم رود رسیدم و درینجا روایتی شنیدم که قلعه را به جمشید مربوط می ساخت چند سال بعد پروفوسور دارمستر نیز ازین قلعه بازدید و نظر مرا تأیید کرد^{۷۷}.

(۱۷)

لیچاوی های قدیم ایرانی بودند "Liechavis"

پروفوسور^{۷۸} ستیس چاندرا **Satis chandra Vidyabhuana** در مقاله بسیار جالبش تحت عنوان : (بستگی های اقوام لیچاوی با ایران) می گوید : بین ایران و تبت از قدیم روابطی برقرار بوده است کالیداس **Kalidas** در اثر معروف خود را گووامسا **Raghuvamsa** (به سانسکریت) در بند چهارم شعرهای ۶۱ تا ۸۱ که در آن فتوحات خارجی را گو تشریح شده است به اقوام ایرانی (**Parsika**) هون ، کامبوجا (ساکنان نواحی هندوکش و سرزمین بلخ) اشاره شده است که از کوههای همالیا صعود

روایت دبستان و ساتیر درباره زرتشتی شدن بیاس **Bias** در دبستان چنین می خوانیم : پس از آنکه خبر زرتشتی شدن چنگر گچ منتشر شد خردمند هندی دیگر بنام بیاس از هند به ایران آمد اما او نیز بدین خدا گرائید و پس از این گرایش به هند بازگشت^{۷۲}. دستایر هردو روایت را توأم کرده چنین می گوید : چنگر گچ يك خردمند هندو بود که برای جلوگیری از رواج آئین زرتشت به ایران آمد اما پس از آشنائی با آن خود زرتشتی شد . . . خردمند دیگر هندی بیاس بود که برای شناسائی آئین جدید به بلخ رفت در بلخ شاه گشتاسپ زرتشت را مأمور کرد که به پرسشهای وی پاسخ گوید . . . بیاس پس از شنیدن پاسخها در مقابل خدای بزرگ خم شد و بدین جدید گروید و به هند بازگشت^{۷۳} .

شاهنامه فردوسی حاوی مطالب بسیار مهم درباره روابط دیرین ایران و هند است و شروع این روابط را از عهد پیشدادیان می داند مادر فریدون فرانک از ترس ستمگری ضحاک کودکش را به هند فرستاد .

آئین اکبری ابوالفضل - ابوالفضل در اثر جامع خود گزارش کاملی از روابط دیرین هند و ایران دارد : هوشنگ مؤسس سلسله پیشدادیان و مؤلف کتاب جاودان خرد نخستین پادشاه ایرانی بود که به هند آمد . دومین پادشاه جمشید بود که از راه بنگال به چین رفت پس از وی ضحاک و بعد گرشاسپ به هند آمد اسفندیار پسر گرشاسپ ، سام پسر نریمان ، زال پسر سام ، فرامرز پسر رستم و بهمن پسر اسفندیار همه برای کشور گشائی و رواج دین زرتشتی به هند آمدند .

ستاره شناسان به شاه گرشاسپ گفته بودند که جانشین وی در زابلستان مغلوب و فراری خواهد شد و دشمنان وی و جانشینش را در زابلستان از خاک بدر خواهند آورد . وی برای جلوگیری ازین اتفاق وصیت کرد که در کنوج بخاک سپرده شود نریمان و سام و رستم نیز همه در کنوج بخاک رفتند بهمن پسر اسفندیار پس از تسخیر زابلستان و کشتن افراد خاندان رستم به هند آمد تا آرامگاه شاهان زابلستان را نیز خراب کند اما در کنوج با شنیدن سخنان خردمندان و گرفتن هدایای فراوان از ویران ساختن مقبره ها صرف نظر کرد . بدنهای این پادشاهان بالباسهای فاخر و گوهرهای گرانبه بخاک سپرده شده بود و همه در لوحهائی از طلا و نقره از وی خواسته بودند که از اهانت به جسد و آرامگاه ایشان چشم پوشی کند^{۷۴}.

تاریخ فرشته - فرشته کرشنا را نخستین راجه هند و همزمان با تهمورث می داند و می نویسد که بین دو پادشاه روابط دوستانه برقرار بود تا اینکه در دوران پادشاهی فریدون برادرزاده کرشنا به فریدون پناه برد فریدون سردار خود گرشاسپ بن اترو را به هند فرستاد تا مهاراجه را مجبور سازد

کردند اگرچه این روایت دارای جنبه افسانه‌ای است اما این نکته را می‌رساند که در عصر کالیداس (در حدود سال ۵۰۰ میلادی) مردم هند از یک راه مهم که از طرفی ایران را بهند و از طرف دیگر تبت را به ایران مربوط می‌ساخت آگاه بودند. وی سپس به بعضی از منابع تبتی اشاره می‌کند که در آن از پادشاهان نخستین تبت از نژاد لی‌تسای (Li-tsa-byi) نام برده می‌شود وی معتقد است که این کلمه تبتی شده لی‌چاوی است و سپس فرضیه‌ای را به شرح زیر ارائه می‌دهد: همینکه سرزمین سغد توسط اسکندر و یارانش و بعد امیران یونانی با کتیریا (باختر) و سرانجام اسکیت‌ها تهدید و تصرف و اشغال شد از حدود سالهای ۱۵۰ پیش از میلاد گروهی از اقوام ایرانی نژاد از ناحیه نیسیبی Nisibis (نزدیک هرات) بسوی شرق مهاجرت کردند و خود را از راه کوه‌های همالیا به تبت رساندند و در آنجا حکومتی دائر گردید که الگوی اصلی آن حکومت سلطنتی ایران بود. اسمیت Vincent A. Smith این لی‌چاوی‌ها را تبتی می‌داند اما پروفیسور سارات چاندرا ایشان را ایرانیانی می‌داند که در قرن‌های هشتم و چهارم پیش از میلاد از نیسیبی بسوی هند و تبت رفته‌اند شاید هم این نیسیبی همان نیسایه Nicaya باشد که در وندیداد ذکر شده. وی سپس می‌نویسد: در نوشته‌های قدیمی هند برای نخستین بار در متن برهمنی سانسکریت مانوسامیتا Manusamhita (فصل دهم شعر ۱۲) از ناحیه نیسیبی Nichebi نام برده شده است که بدون شک هندی شده کلمه ایرانی نیسیبی (نسایه) است. مانو Manu ایشان (Nichebis) را وراتیا - کساتریا یعنی افراد یک نژاد شاهی خارج از کاست می‌داند مانند نژادهای خاساکاران و... در بهاویسیا پورانا (Bhavisya Purana) فصل ۱۳۹ اشعار ۶۵ - ۳۳ خردمندی بزرگ از قبایل منسوب به خورشید (گترا Gatra) بنام رجسوا Rijisva دختری دارد بنام نیک سوبها این دختر با نام هاونی Havani بهمسری سوریا Surya رب‌النوع خورشید درمی‌آید بعقیده من این نام: نیک سوبها معرف دختری است ایرانی از نیسیبی که مانند سایر افراد قبیله اش مهرپرست بوده است، در متون پالی ایشان بنام لی‌چاوی یا لی‌چیوی معرفی شده‌اند که هندی شده و تحریف شده نی‌چیوی یا نی‌سیبی است (در پهلوی نیز نیسا یا نیسیبی) بجای اینکه با «ن» شروع شود می‌تواند با «ل» شروع گردد. این اقوام در وصالی Vaisali از سرزمین ماگادها زندگی می‌کرده‌اند.^{۷۹}

این دانشمند معتقد است که ایرانیان در اعصار باستان در تبت بوده‌اند و برای اثبات این مدعا شواهدی دارد از جمله می‌نویسد:

۱ - بام یک که در قرون هفتم توسط هیون‌تسیانگ مورد بازدید قرار گرفت از نام بامیان (حومه نیسیبی) مشتق شده است.
۲ - رسم گذاشتن مرده در معرض حیوانات وحشی را

مردم تبت از ایرانیان گرفته‌اند.

۳ - دین باستانی بن که در تبت رائج بوده از تاجیک‌ها که اعراب ایرانی شده بودند اخذ شده است روحانیان تبت شعبده‌بازی جن‌گیری جادوگری و... را از مغان ایرانی یاد گرفته‌اند. در میان جانشینان سن‌راه که یکی از رهبران بزرگ پیروان آئین بن بود یک خردمند ایرانی بنام موتسو تراهیسی نیز وجود داشت.^{۸۰}

حتی در اعصار بعدی گسترش آئین بودائی نیز ایرانیان در تبت نفوذ داشته‌اند جونستون R.F. Johnston می‌نویسد: آئین بودائی چین اصول و حکم خود را از منابع مختلف گردآوری کرده است و مکتبهای مذهبی و فلسفی گوناگون در تکوین این مذهب مؤثر بودند از جمله هند، آسیای مرکزی، ایران و خود چین.^{۸۱} ما می‌دانیم که گیاه‌ها که در اوستا بدان اشاره شده است متعلق است به بخش غربی سرزمین تبت.^{۸۲}

در شرح احوال نخستین پادشاه تبت نوشته‌اند که در هنگام کودکی پدر و مادرش او را در یک محفظه مسی گذاشتند و به آب گنگ دادند دهقانی کودک را از آب گرفت و پرورش داد مشابهت این داستان با داستان کوروش که نخستین شاهنشاه هخامنشی است دلیل بر وجود نفوذ مذهبی و فرهنگی وادبی ایران در تبت باستانی است.^{۸۳}

با بررسی این مطالب درباره نفوذ ایران قدیم در تبت که از ایران بسیار دور بوده است می‌توان به دامنه شگفت‌آور نفوذ ایران در هند آگاهی یافت.

اکنون با در نظر گرفتن فرضیه دکتر اسپونر و دلالتی که برای اثبات آن ارائه کرده است و آنچه ما درین مقاله آورده‌ایم

- ۷۲ - ترجمه انگلیسی دبستان توسط شی و ترویر Shea, Troyer ج ۱ ص ۲۸۳/۲۸۰.
۷۳ - دستاویز چاپ هاتریا ۱۸۸۷ ص ۱۴۷/۱۵۶.
۷۴ - آئین اکبری ترجمه گارت Garret ج سوم ص ۳۲۵.
۷۵ - بنام دن‌گرسن Dongersen در فرشته نیست.
۷۶ - فرشته طبع نول کشور ص ۱۱/۱۶ در چاپ بریگ Brigg تبت بجای جابول.
۷۷ - مقاله من درین باره: ژورنال از یاتیک فرانسه جلد ۱۴ سال ۱۸۸۹ ص ۵۲۷ منتشر شد و دارمستر استنباط خود را درین باره در نامه‌های هند ص ۱۵۷/۱۵۳ تقریر کرده است.
۷۸ - Indian Antiquary جلد ۳۷ مارچ ۱۹۰۸ ص ۷۸/۸۰.
۷۹ - هند باستانی Indian Antiquary جلد ۲۷ ص ۷۹.
۸۰ - مجله هند باستانی ج ۲۷ ص ۸۰.
۸۱ - جونستون چین بودائی ص ۱۵.
۸۲ - مجموعه مقالات مردم‌شناسی. مودی ص ۲۳۰.
۸۳ - رای سارات چاندرا داس بهادر: مقاله درباره مذهب و تاریخ تبت مجله آسیائی بنگال ج ۵۰ ص ۱۸۸۱/۲۱۳.

اعلام می‌داریم که فرضیه دکتر اسپونر قابل اثبات است وی می‌گوید: موریائی‌ها اصالتاً ایرانی بوده‌اند.

(۱۸)

۳ - برخی پیشنهادهای سودمند درباره بخش ادبی مقاله دکتر اسپونر

کاخهای افسانه‌ای مه‌بهاراتا: در مه‌بهاراتا رزمنامه بزرگ هند از کاخهایی یاد می‌شود که توسط آسورامایا برای دانواها ساخته شد. دکتر اسپونر درباره این نقل حماسی رزمنامه چنین نظر می‌دهد:

الف: این کاخها همان کاخهای امپراتوران موریائی در پاتالی پوتراست.

ب: آسورامایا سازنده کاخها همان آهورامزدای ایرانیان است.

ج: دانواها همان هخامنشیان بودند زیرا که این کلمه تحریف شده و هندی شده (ارایا - دانگاو) می‌باشد. دکتر اسپونر می‌خواهد ثابت کند در مه‌بهاراتا از عماراتی نامبرده شده است که توسط آسورامایا برای دانواها ساخته شد، یعنی همان کاخهای پاتالی پوترا که توسط آهورامزدا برای ایرانیان ساخته شد، اکنون دلائل ویرا بررسی می‌کنیم که به بینیم تا چه حد این دلائل درست است و اگر درست نیست تا چه اندازه بر ضرر او و فرضیه اوست.

۱ - نام سلسله موریائی هند - گفته می‌شود که نام این سلسله از نام یک زن سودرا که مورا نام داشته و مادر چندرا گوپتا بوده است گرفته شده دکتر اسپونر این قول را قبول ندارد و سست می‌داند سپس نظر می‌دهد که این نام از کلمه مرو و کوه مرو Mount Meru که در پوراها ذکر شده اقتباس شده است و همان مرو آسیای مرکزی است که در دائرة المعارف بریتانیکا آمده است و در وندیداد مورا Mourva خوانده می‌شود و یکی از شازده سرزمین آریائی است که مسکن ایرانیان اولیه بود، سپس هنگام مطابقت تالار صدمتون آشوکا با تالار صدمتون داریوش دکتر اسپونر نظر جدیدی ارائه می‌دهد و معتقد می‌شود که مرو مورد بحث مرو آسیای مرکزی نیست، بلکه همان سرزمین تخت جمشید یعنی مهد درخشش هخامنشیان است که امروزه بدن مرو دشت و مرغاب گفته می‌شود. ولی با بررسی وندیداد به این نتیجه می‌رسیم که باید در حکم جدید اسپونر شك داشته باشیم، در وندیداد نام مرو با نام نواحی دیگر آسیای مرکزی سغد و هرات و هاریو و بلخ یکجا ذکر می‌شود و مسلم می‌شود که مرو مذکور در وندیداد همان مرو آسیای

مرکزی است

از طرف دیگر مروی که در متون هندی ذکر شده نمی‌تواند در نقطه‌های دور افتاده مانند فارس قرار داشته باشد، مرو آسیای مرکزی به هند نزدیکتر است. دکتر اسپونر محیط جغرافیائی مرو را با توصیفی که از مرو در پوراها شده است مغایر می‌داند، اما نباید فراموش کرد که وضع اقلیمی و جغرافیائی آسیای مرکزی در طی این ۲۵ قرن (بطور متوسط) تغییرات فراوان کرده است. داریوش نیز در کتیبه بیستون هنگامی که از مارگو یعنی مرو سخن می‌گوید مقصودش همان مرو است نه مرو دشت کنونی. وی چنین می‌گوید: (. . . ناحیه‌ای است که مارگوس نام دارد این ناحیه برهن طغیان کرد و مردی بنام فرادا را که اهل مرو بود بریاست انتخاب کرد، بعد من یک پارسی بنام دادوسی را که من بود و از طرف من ساتراپ باختر بود فرستادم . . .) ۸۴.

البته آنچه داریوش گفته است نمی‌تواند درباره سرزمین خود او و پایتخت او باشد و هنگامی که می‌بینیم ساتراپ باختر مأمور سرکوبی فتنه‌جویان می‌شود حقیقت بیشتر خودنمایی می‌کند، سرزمین باختر تقریباً در کنار مرو آسیای مرکزی قرار داشته است. اسپیکل، راولینسن و تولمن نیز معتقدند که این مرو، مرو آسیای مرکزی است.

بنظر من مرو دشت و مرغاب هر دو جدیدتر از مرو هستند و در عصر هخامنشیان وجود نداشتند. و شاید قرن‌ها پس از هخامنشیان مهاجرانی از مرو آسیای مرکزی به این نواحی آمده آنرا بنام سرزمین اولیه خود چنین نامیده‌اند.

با وجود این نمی‌توان فرضیه دکتر اسپونر را که کاخهای موریائی را اقتباسی از کاخهای تخت جمشید می‌داند متزلزل داشت، من فقط یکی از ادعاهای او را مردود می‌شناسم و بس.

۲ - مطابقت آسورامایا با آهورامزدا: در کتاب بزرگ مه‌بهارات ساختمان بناهای عظیم باستانی نظیر کاخهای پاتالی پوترا به آسورامایا نسبت داده شده است. در ایران نیز کارهای ساختمانی بزرگ هخامنشی به آهورامزدا نسبت داده شده است بعقیده دکتر اسپونر این آسورامایای هند همان آهورامزدای ایران است و برای اثبات این نظر دونا را با هم مقایسه و مطابقت می‌کند: تبدیل آهورا به آسورا بسیار ساده است و نیازی به تشریح ندارد. تبدیل مزدا به مایا نیز آنقدرها دشوار نیست و کاملاً امکان‌پذیر است و پس از تشریح بعضی تغییرات فنوتیک می‌گوید: آهورامزدا ابتدا آهورامایا شد بناهای خارجی قسمت دوم را با صدای (J) ادا می‌کردند آهوراماجا یا آسوراماجا و بتدریج تحریف شد و هندی شد و بصورت آسورامایا درآمد.

نظر دکتر اسپونر درست است مزدا و مایارا می‌توان

بهم تبدیل کرد، قسمت آخر مزدا قابل حذف است، هم اکنون ما هر مزد را هر مز می گوئیم و می نویسیم. با حذف «د» از آخر مزدا فرضیه دکتر اسپونر بیشتر قابل قبول می شود. از طرف دیگر می توان گفت، آسوراما یا که در مهابهارات ذکر شده نخست آسوراما بوده است یعنی آسورای بزرگ و این آسوراما همان شکل هندی آهورامزدا است (دراوستائی مزرا در سانسکریت مها) یعنی آهورای بزرگ. زیرا درخیلی از جاها آهورابه تنهائی آهورامزدا آمده است از جمله در خود اوستا.

حال سؤال دیگری که مطرح می شود اینست که چرا آهورامزدا را بنا یا معمار بزرگ خطاب کرده اند، جواب این سؤال این است که آهورامزدا خالق و سازنده همه چیز بوده است و در هر کار از وی باری خواسته می شد، امروز هم زرتشتیان در هر کار از آهورامزدا یاری می خواهند. در امرزدیشت^{۸۵} چنین آمده است که هر کار باید با نام آهورمزدا آغاز گردد. در اوستا یکی از القاب خدا «آهورمزدا» تثن Tashan^{۸۶} است به معنی معمار و سازنده. فراماسونرها حتی امروز هم از خدا بنام معمار بزرگ یاد می کنند.

۳ - داناوای هندی و دانگاولی ایرانی: دکتر اسپونر می نویسد: در مهابهاراتا به پادشاهان خارجی (داناواها) اشاره شده است کاخهای باشکوه برای ایشان ساخته شده است وی معتقد است که داناواها همان هخامنشیان هستند چونکه این خاندان در نوشته هاشان از خود بنام دانگاو یاد کرده اند و این دانگاو در هند داناوا شده است.

دکتر اسپونر داناوا را شکل هندی دانگاو می داند، در حالیکه در سانسکریت این کلمه داسیاوا Dasyavah می شود و من در مورد این مطابقت شک دارم که درست باشد. تصور می کنم یک عبارت دائرة المعارف بریتانیکا باعث گمراهی وی شده باشد که می گوید: پیروان آئین زرتشتی در نوشته های بسیار کهن خود را فقط ایریوادانگاو Airyavo Danghavo خطاب می کردند^{۸۷}. در سنگ نوشته های هخامنشی کلمه دانگو Danghu بجای دهیااوش Dahyaush بکار رفته.

در متن های اوستائی و میخی به معنی (کشور شهرستان یا منطقه) بوده است شکل اوستائی آن داخیو Dakhyu و شکل پهلوی آن داهيو Dahyu است که در فارسی جدید شده است ده.

این کلمه هیچگاه بعنوان (قوم یا ملت) بکار برده نشده است در اوستا هر جا که هدف معرفی قوم یا ملتی است کلمه جداگانه ای برای آن بکار می برد. داخیو بمعنی مملکت بوده است همانطور که: نمانا Nmana و وپچا Vica زتوم Zantum بمعنی خانه کوی و آبادی بوده است در سانسکریت

شکل این کلمه دش است که امروز هم بکار می رود. داریوش در کتیبه هایش خود را پادشاه کشورها (داهیونام) می خواند و هسروقت صحبت از پارس است کلمه پارسی Parsaiy بکار می برد.

بررسی های من این فرضیه فرعی دکتر اسپونر را رد می کند اما من از راه دیگر نظر دکتر اسپونر را تأیید می کنم: شاهنشاهان هخامنشی در کتیبه های خود از کشورهای تشکیل دهنده امپراتوری بنام کلی داهيو یاد می کنند بدیهی است نواحی شرقی شاهنشاهان هخامنشیان نیز که همسایه هند بوده اند داهيو خطاب می شده اند و برای هندوان این تفاهم بعمل آمده است که نام این نواحی داهيوست، که در سانسکریت داسيو می شود. بکار بردن يك اسم عام برای يك شیئی خاص حتی امروز هم معمول است انگلیسی ها مدتی پیش هنگامی که می خواستند از انگلستان صحبت کنند به تقلید فارسی زبانان می گفتند ولایت، بتدریج در هند این کلمه برای انگلستان يك نام خاص شد. بنابراین بعید نیست که هندوان نیز کشورهای غربی هند را بنام کلی داهيو = داسيو شناخته باشند.

داناوهای مهابهارات و داناوهای اوستا: فرضیه دکتر اسپونر درباره ایرانی بودن داناواها را بشکل دیگر نیز می توان توجیه کرد. در اوستا از داناوها^{۸۸} صحبت شده است. کلمه دانو در حالت مفعولی می شود داناو Danavo که مقصود اقوام تورانی است اما دلیل بر آن نیست که این اقوام غیر زرتشتی باشند اگرچه برضد ایرانیان بوده اند.

دکتر هوک درباره این اقوام می نویسد: در هر دو کتاب مقدس اوستا و ودا این نام به اقوامی داده شده است که در عداد دشمنانند و باید با ایشان جنگید (یشت پنجم شماره ۷۳ و آثر و اودا Atharvavada چهارم بند ۲۴ شماره ۲)^{۸۹} و در جای دیگر: (. . . داناوها دیبوهائی بودند که برضد خدایان می جنگیدند)^{۹۰}.

طبق تحقیقات اسپونر کاخهائی که در مهابهارات توصیف شده برای داناواها که خارجی بودند ساخته شده بود، پس میتوان گفت که هندیان، ایرانیان را که این کاخها برایشان ساخته می شد، در عداد خارجیان آورده بدیشان

- ۸۴ - تلمان راهنمای سنگ نوشته های ایران باستان ۱۸۹۲ ص ۱۲۸.
- ۸۵ - یشت یکم ص ۱۷.
- ۸۶ - یسنا ۲۹ شماره ۲ و یسنا شماره ۹ و یسنا ۴۶ شماره ۹.
- ۸۷ - طبع نهم جلد ۱۸ ص ۶۵۳ مقاله درباره زبان و ادبیات ایران.
- ۸۸ - یشت ۵ شماره ۷۳ و یشت ۱۳ شماره های ۳۷ و ۳۸.
- ۸۹ - هوگ: تحقیقات درباره پارسیان طبع دوم ص ۲۷۹.
- ۹۰ - داونسون Dowson فرهنگ اساطیری هند.

دانوا خطاب کرده‌اند .

درینجا این سؤال پیش می‌آید که چگونه ممکن است ایرانیان دانوا خطاب شوند ، درحالیکه دراوستا این کلمه بمعنی دشمن ذکر شده است . راه حل این مشکل اینست که بگوئیم روزگاری قوم دانوا بعنوان دشمن و مهاجم بهمرزهای غربی هند حمله کردند و بعدها هندیان این نام را برای کلیه کشورگشایان و مهاجمان و مهاجران مزاحم غربی بکار بردند ، مانند کلمه فرنگی در مشرق زمین که ابتدا به فرانسویان خطاب می‌شد و امروز به کلیه اروپائیان و حتی امریکائیان خطاب میشود بازهم تکرار می‌کنیم که دراوستا اگرچه دانواها دشمن و خارجی بودند اما معلوم نشده که زرتشتی نبوده باشند ، و در دو مورد (ابان‌یشت و فروردین‌یشت) گفته شده است دانواهای تورانی ، شاید ، درمقابل دانواهای ایرانی .

ایشتر ، اناهیتای ایران و ونوس هندوان .

دکتر اسپونر هنگامیکه کوشش میکند اهورامزدا را با اسورا مایا مقایسه کند و تطابق دهد مینویسد :
آیا نمیتوان ایشتر را که برای ایرانیان آنقدر مهم و مقدس بود با اسورلادانوا مربوط دانست ؟ بنظر من این ارتباط هست و دلیل این ارتباط دولقب سانسکریت است برای ونوس (اناهیتا - ناهید - زهره) یکی اسوراگورو *Asuraguru* (یعنی معلم اسورا) و یکی دانوا پوجی تا *Danavapujita* (یعنی معبود دانوا) .

در این باره بررسی بیشتر میکنیم تا بهینیم دکتر اسپونر تا چه حد درست میگوید . ایشتر بزرگ^{۹۱} که به عقیده دکتر اسپونر در نظر ایرانیان بسیار مهم و مقدس بود و با اسورا و دانوا نیز ارتباط داشت ، در اوستا اردویسورا اناهیتا *Ardevicura Anahita* ذکر شده است یونانیان بدان افرویدیت یا ونوس میگفتند . اناهیتا در اعصار بعد به ناهید تبدیل شد . اناهیتا با اهورمزدا ارتباط نزدیک دارد اهورامزدا وی را برای تأمین رفاه در خانه‌ها - معابر - شهرها و کشورها خلق کرد . اردویسورا اناهیتا نام رودخانه بزرگ ایرانیان نیز هست که به نظر من همان رودخانه جیحون است و کلمه اکسوس *Oxus* که نام فعلی این رود است از نام یکی از شعبه‌های آن بنام اکسو *Aksu* اخذ شده و این اکسو باید از اردویسورا اشتقاق یافته باشد . درابان‌یشت ذکر شده است که ایرانیان در کنار این رودخانه ساکن بودند و قصری در آن ساخته بودند که ۱۰۰ پنجره - ۱۰۰۰ ستون عظیم و ۱۰۰۰۰ پایه داشت^{۹۲} . در اوستا همراه با نام اناهیتا بنام دانوا نیز برخورد میکنیم پرستشگران از اناهیتا میخواهند که سران اقوام تورانی دانوا (انو تورا - ویاخنا ، *Danavo Tura* - *Vyakhna*) را شکست بدهد^{۹۳} و در فروردین‌یشت پیروزی

وی بر تورانیان دانوا (دانوا نام تورانام) آرزو شده است^{۹۴} . (در اینجا دانشمند بزرگوار درباره این کلمه دانوا و اسامی جغرافیائی مهمی که از آن اقتباس شده است بحث کرده و از جمله میگوید که نام دانمارک و رودهای دانوب ، دنیپر ، دنیستر و دن از آن گرفته شده ، دانمارک : سرزمین دانواها دانوب (رود دانوها) . نکته قابل توجه اینست که رودخانه دانوب (دانوب + آب اوستائی یا آب فارسی) در حوزه سفلی خود ایشتر نامیده میشود که نام قدیمی اناهیتای ایران است . ضمناً باید تذکر بدهیم که در اوستا کلمه دانوا بمعنی رود است : دانوا دراجانکا یعنی به درازی یک رود^{۹۵} .

۴ - سکوت متن های باستانی هند در باره موربائی‌ها :
فهرست پادشاهان گمنام و غیر معروف راجاترنگینی *Rajatrangini* متون کلاسیک هند خیلی کم از پادشاهان موربائی یاد می‌کند گروهی از دانشمندان دلیل این سکوت را بودائی بودن ایشان می‌دانند اما ما می‌دانیم که چاندرا گوپتا که نخستین امپراتور هنداست بودائی نبود و جای نهایت درجه شگفتی است که چرا هندیان چنین شخصی را تا حدود خدایان بالا نبرده مقامی نظیر ویشنو یا شیوا بوی نداده‌اند . دکتر اسپونر جواب این معما را یافته است بعقیده او علت بی‌لطفی نویسندگان هندو نسبت به چاندرا گوپتا اینست که وی یک ایرانی زرتشتی بود و مورد علاقه هندیان نبود و برای ارائه دلیل فهرست راجاترنگینی کشمیری را پیش می‌کشد . درین فهرست^{۹۶} از پادشاهی بنام مهر کلا *Mihir Cula* یاد شده که مرد ضعیفی بود در دوران حکومتش ملج‌ها (*Mlech'ha*) بر کشور تسلط داشتند^{۹۷} او معبد مهرشورا *Mihreshwara* را در شهر مهراپور ساخت و اجازه داد که برهمنان گندهارا که از نژاد پست بودند در آن عبادت کنند و نذورات معبد را تصرف نمایند^{۹۸} . برهمنان گندهارا در عصر سلسله ملج‌ها در حقیقت موبدان زرتشتی بوده‌اند . این نام یعنی گندهارا که درین فهرست بدان اشاره می‌شود همان گاندارین *Gandarin* است که هر دوت درباره اش چنین می‌نویسد :

ساکنان یکی از ساتراپهای داریوش هیستاسپ که مانند سغدی‌ها و باختری‌ها لباس می‌پوشیدند و همان سلاحها را بکار می‌بردند و یک بخش از نیروی خشایارشا را تشکیل می‌دادند^{۹۹} . دلائلی هست که این برهمنان گندهارا از غرب آمده بودند و روحانیان زرتشتی بودند از جمله :

الف - کالھانا *Kalhana* مؤلف راجا ترنگینی آنها را رافضی می‌داند^{۱۰۰} زیرا در میان شان ازدواج با بستگان بسیار نزدیک رواج داشته است^{۱۰۱} که البته این اشتباه است و می‌توان این رسم را به بعضی قبیله‌های مادرشخی کهن نسبت داد . مغان نیز این رسم را داشته‌اند (بهتر است بگوئیم این

روحانیا ارمغان بوده‌اند نه از موبدان زرتشتی که البته ایشان یعنی مغان نیز خارجی و ایرانی بودند .

ب : درین متن گفته شده است که در دنبال اردوی یکی از پادشاهان خارجی عده‌ای مرغ گوشتخوار در حرکت بودند شاید این مطلب تعبیر نادرستی باشد از قراردادن بدن مردگان در معرض مرغان گوشتخوار که يك رسم زرتشتی ایرانی است و هنوز پارسیان دارند . درباره این پادشاه یعنی مهراکولا و این برهمنان در بارش در متن مورد بحث تصریح شده است که اینان (برهمنان گندهارا) به قلمرو برهمنان هندو دست اندازی می کردند این مطلب مربوط می شود به اعصار بعد ، اما از طرف دیگر معلوم شده است که درین متن سلسله وقایع دارای نظام تاریخی نیستند و چه بسا اتفاقیهای جدید که به اعصار قدیم نسبت داده شد و برعکس در تواریخ هند این پادشاه (مهراکولا) هونی خوانده شده است یعنی از هونها^{۱۰۴} . بدیهی است هون بودن وی دلیل بر این نخواهد بود که زرتشتی نباشد . ما اکنون هیچ دلیلی نداریم که گروهی ازین اقوام آسیای مرکزی که با ایران جنگیدند زرتشتی نبوده باشند فقط مسلم است که نوع دین و رسوم زرتشتی که ایشان داشته‌اند با آئین زرتشتی در ایران تفاوتی داشته است . زائر چینی هیون تسانگ (قرن ۷) نیز این پادشاهان و عصر حکومتشان را خیلی قدیمی می دانسته است^{۱۰۴} .

۵ - يك پادشاه پارسی در همسایگی چاندرا گوپتا -

هنگامیکه چاندرا گوپتا آخرین پادشاه سلسله ناندا را شکست داد و از قلمرو خود اخراج کرد وی از شش راجه یا پادشاه دیگر برای بدست آوردن سرزمین از دست رفته درخواست کمک کرد ازین شش پادشاه پنج نفر هندو و فقط يك نفر پادشاه بزرگ ملچها یا پارسیکا^{۱۰۴} بود بنابراین در همسایگی هند در عصر چاندرا گوپتا يك پادشاه ایرانی (پارسی) حکومت می کرده است ، لاسن^{۱۰۵} معتقد است که این پادشاه همان سلوکوس جانشین اسکندر است حتی اگر با این عقیده لاسن نیز همراه باشیم باز این مطلب از لحاظ بررسی که در پیش داریم حائز اهمیت است ، یعنی همسایگی هند با ایران در دوران پیش از اسکندر ، بقدری درین کشور با اهمیت تلقی می شده است که حتی هندیان یونانیان را نیز که جانشین ایرانیان شده بودند ، ایرانی می دانستند . اما بنظر من این پادشاه سلوکس نبوده است . زیرا درین صورت چرا هندیان به خود اسکندر ایرانی خطاب نکردند . این پادشاه در سرزمین دیگر در همسایگی هند حکومت داشته و امرا و راجگان هند او را می شناخته‌اند و بهمین دلیل راجه ناندا از وی یاری خواسته است .

۶ - ملاحظاتی درباره ایرانی بودن چانکیا وزیر چاندرا گوپتا : دکتر اسپونر معتقد می شود که چانکیا وزیر

چاندرا گوپتا نیز ایرانی بوده است يك اثروان ، (موبد زرتشتی) ، در میان وداها به اثروان ودا يك مقام پائین تر داده شده است . شاید علت این امر وجود نفوذ و اثر فراوان اقوام غیر هندو درین وداست دکترا لیبونر می نویسد : در هند باستان پادشاهانی از نژاد ایرانی حکومت داشته‌اند که روحانیان و موبدان خود را نیز از میان ایرانیان انتخاب و همراه آورده بودند و ما در بررسیهای خود دیدیم که مهراکولا چنین پادشاهی بود . روحانیانی که با مهراکولا و پادشاهانی نظیر وی به هند آمدند برخی از معتقدات و آداب و رسوم مذهبی خویش را در اثرواودا گنجاندند و در نتیجه مؤلفان بعدی ودا که همه هندوی برهمن بودند برای اثرواودا مقامی پائین تر در نظر گرفتند . خود چاناکیا نیز که يك اثروان بود در نظر این مؤلفان مقامی پست یافت در حالیکه چاناکیا مورد حمایت و لطف پادشاهش قرار داشت ، شاید تکوین این سنت که هیچ پادشاه هندوی نمی تواند يك اثروان را معزول کند نیز نتیجه همین قدرت و نفوذ چاناکیا در دربار چاندرا گوپتا بوده است^{۱۰۶} . اثرواودا دارای يك اصالت ایرانی بود ، معانی که از ایران آمدند ، افکار و عقاید مذهبی خویش را با آنچه از آئین برهمن که با آن مغایر نبود درین مجموعه گردآوری کردند . دربدو امر در میان مغان و برهمنان يك رقابت شدید وجود داشته است ، اما مغان پس از اقامت بیشتر در هند و درك اصول

- ۹۱ - درباره این نام به هردوت راوولینسن ج ۱ ص ۳۶/۳۴ مقاله پیوست نگاه کنید .
۹۲ - ابان یشت . یشت ۵ شماره ۱۰۱ .
۹۳ - یشت ۵ شماره ۷۳ .
۹۴ - یشت ۱۳ - شماره های ۳۷ و ۳۸ .
۹۵ - یسنا ۶۰ شماره ۴ و یشت ۱۳ شماره ۳۲ .
۹۶ - کتاب اول از اشلوکاها Shlokas شماره ۳۰۶ .
۹۷ - مقاله من درباره کشمیر و ایران باستان : مجموعه مقالات آسیائی ج ۱ ص ۱۰۳/۱۰۵ .
۹۸ - ویلسن : تاریخ کشمیر Hindu History of Kashmir مجله تحقیقات آسیائی ج ۱۵ ص ۱۱۹ - ۱ .
۹۹ - هردوت کتاب سوم ص ۹۱ .
۱۰۰ - تروریر Trayer در ترجمه اشلوکا بدان اشاره کرده است ص ۳۰۸ .
۱۰۱ - دکتر استین Stein که اشلوکا را چاپ کرده باین نکته در زیر نویس ص ۳۸ اشاره کرده و نام مهراکولا را نیز يك نام ایرانی می داند .
۱۰۲ - اسمیت : تاریخ هند چاپ دوم ۱۹۱۴ ص ۳۱۹/۳۱۶ .
۱۰۳ - بیل : ترجمه سفرنامه هیون تسانگ ج ۱ ص ۱۶۷ .
۱۰۴ - مجله انجمن B.B.R.A. جلد سوم شماره ۱۴ ص ۱۵۴ .
۱۰۵ - Lassen مؤلف Die Alt-Persisthen و پنج فصل نخست و نبداد ۱۸۵۲ .
۱۰۶ - مقاله اسپونر ص ۴۲۱ .

آئین برهمن بومی شدند و این اختلافات خودبخود از میان رفت^{۱۰۷}.

اکنون خود کلمه اثر اوادا را که بدان اثروان گیرسس Atharvangirasas گفته می‌شده است بررسی کنیم، با کمی دقت می‌توان گفت که هر دو بخش تشکیل دهنده این کلمه مرکب (ایرانی) فارسی است^{۱۰۸}. دروشنو پورانا می‌خوانیم انگیرسس Angirasas یکی از وداهای شاکادویپاست یعنی یک نوشته ایرانی (پارسی) است. در شاکادویپا طبقه جنگجو ماگنا Magatha خطاب می‌شوند و برهمنان ایشان مغ نامیده می‌شوند و کشاتریاها ماگدا خوانده می‌شوند. . . . در خود اثر اوادا در باره ایشان چیزها گفته شده است. . . . و درین متن است که ماگها مورد تمسخر و استهزا قرار گرفته‌اند. و در جای دیگر این سرزمین (محل سکونت خارجیان) معرفی شده است. در تائید این مطلب یعنی کشمکش میان اثروان‌های هندی و اثروان‌های ایرانی عبارت بسیار پر معنایی در یسنا (فصل نهم همایش شماره ۲۴) هست درینجا از دشمنی یک خارجی بنام کرسانی Keresani و یک ایرانی بنام هما سخن بمیان می‌آید. دکتر میلز Mills درباره این کرسانی خارجی چنین اظهار نظر می‌کند: کریشانو Krishanu تیرانداز و نیمه‌خدائی که نگهبان سما بود نامش در وداها آمده است همین کرسانی است^{۱۰۹} درباره هما نیز ما می‌دانیم که وی یک روحانی بزرگ بود و نامش مربوط به آشامیدنی معروف زرتشتیان عصاره گیاه هاست. هما سرانجام بر کرسانی پیروز می‌شود و او را بیرون می‌کند و کرسانی از خدا می‌خواهد که دیگر هیچ اثروانی برای رواج دین خود وارد مملکتش نشود. با توجه به دو نام خاص مذکور در فوق به عنوان نمایندگان طبقات اجتماعی خود ایشان این مطالب را می‌توان ارائه کرد:

میان روحانیان آن عصر هند بخصوص نمایندگان این دو طبقه یک دشمنی و رقابت ریشه‌داری وجود داشته است و توجیه این نام «کرسانی» توسط بعضی از مترجمان ادبیات پهلوی قابل ملاحظه است. بنظر این مترجمان این کلمه همان کلمه کلیسیا یا Klisiaka (بمعنی عیسویان) است و البته این اشتباه تاریخی است. همانطور که دیدیم دشمنی روحانیان برهمن با این اثروان‌های ایرانی زرتشتی سبب شد که کلمه کرسانی که نماینده طبقه نخستین بود بعنوان دشمن آئین زرتشتی علم شود و بعدها در مبارزات مذهبی میان ایران و روم این کلمه را بکار بردند، سپس بواسطه نزدیک بودن با کلمات کلیسیا واصل آن انگلیس این تفاهم ایجاد شد که این کلمه و معنی تاریخی خاص آن مربوط است به تضاد موجود میان عالم زرتشتی و دنیای مسیحیت. در قرون بعدتر مورخان و نویسندگان اسکندر را نیز یک کلیسیایک دانستند چون در

عصر ساسانیان مهاجمان غربی بیشتر مسیحیان بودند، اسکندر نیز که از غرب حمله کرده بود و البته از لحاظ مذهبی مخالف و معاند بود بدین لقب خطاب کردند و گرنه لقب اصلی و واقعی وی گجستک Gazashta (ملعون) است.

۷ - ذکر زرتشتیان در کتاب بهاوشیا پورانا Bhavishaya Purana. دکتر اسپونر پس از اینکه درباره اثر اوادا و وزیر اثروان چاندرا گوپتا، بحث مفصلی می‌کند درباره ذکر زرتشتیان در پورانای بهاوشیا گفته ویلسن را در کتاب وشنوپورانا نقل می‌کند بشرح زیر: در آخرین فصل بهاوشیا درباره مگاها یا ستایشگران ساکت خورشید مطالبی هست، شاید مؤلف این مطالب را از مغان ایران اقتباس کرده باشد.

ارتباط میان ناخوشی پیسی و خورشیدپرستی در هند:

فرشته، تاریخ‌نویس مسلمان هند نیز عصر رواج خورشیدپرستی در هند را دوران حکومت مهاراجه پسر کرشنا می‌داند^{۱۱۰}. و بدین ترتیب روایت متن مورد بحث ما را تأیید می‌کند. فرشته می‌نویسد که بت پرستی در عهد پادشاهی بنام سوراج در هند رواج داده شد.

درین متن دیدیم که خورشیدپرستی و ناخوشی پیسی چگونه با هم ارتباط داشتند، حالا به این روایت هردوت توجه کنید: اگر یک ایرانی لك و پیسی شود او را از شهر خارج می‌کنند، هیچکس با او معامله نمی‌کند، بعقیده ایرانیان چنین کسی حتماً گناهی برضد خورشید مرتکب شده است. خارجیان نیز در صورتیکه به این مقررات بی‌اعتنائی کنند از کشور اخراج می‌شوند^{۱۱۱}. کنترتاس داستان مگابیزوس سردار معروف پارسی را می‌آورد که به اردوی دشمن آمد و وانمود کرد که چون لك و پیسی شده است از ایران فرار کرده است و بایشان پناه آورده است. ایرانیان قدیم ازین ناخوشی بسیار می‌ترسیدند، در وندیداد هست که جمشید (بیما) از خدا خواست که این بیماری از خانه وی (ورا) ریشه کن کند^{۱۱۲}. و در ابان یشت آمده است که غذای تبرک شده را هرگز به کسی که لك و پیسی شده است ندهید^{۱۱۳}. در اوستا هیچ مطلبی درباره ارتباط مستقیم خورشید با ناخوشی پیسی نمی‌یابیم، اما در مهریشت از ناخوشیهای سهمناک زهر آگین سخن بمیان آمده است شاید پیسی نیز یکی از بیماریهای سهمناک بوده است. دیدیم که آوردن مغان از ایران به هند توسط سامبا به توصیه کسی صورت گرفت که لقبش سفیدچهره بود. دکتر اسپونر این نام را نیز با مغان و زرتشتیان بی‌ارتباط نمی‌داند و می‌گوید قسمت اول این کلمه گورا Gaura بیش از یکبار در اشلو کاهای شانزده گانه ذکر شده است اشلو کاهای توسط پارسیان به سانسکریت سروده شده و به جادوی رانا تقدیم شده است درینجا پارسیان از

خود با لقب (سفید چهرگان) نام می‌برند .

۸ - مگهای پورانا زرتشتی بوده‌اند : دکتر اسپونر با کمک دلایل و شواهدی که ویلسن گردآوری کرده است ادعا می‌کند که این مگهای باستانی هند زرتشتی بوده‌اند و این شواهد را ذکر می‌کند :

الف - پوشیدن کورچا Kurcha

ب - سکوت هنگام صرف غذا .

ج - داشتن لقب و اچارچا Vachar cha که بمعنی خورشیدپرستان است .

د - اعتقاد داشتن به چهار ودا از جمله ودای آنگیراسا Angirasa

ه - بکار بردن آوینگا Avyanga یا طابه پارسی .

و - بکار بردن وارسما Varasma or Varsma

ز - منع مس‌میت .

ح - منع انداختن سگ مرده در معابر .

ط - لزوم نیایش خورشید در لحظات آخر عمر .

ی - یک مگا باید دارای این خصوصیات باشد :

۱ - ریش بلند بگذارد . ۲ - پیاده سفر کند . ۳ - هنگام

صرف غذا صورتش را ببوشاند . ۴ - دردست راست شیء را

که وی پورنکه Puranaka خطاب کرده و دردست چپ شیء

بنامشانکه (صدف‌حلزونی) Shankha بگیرد . ۵ - خورشید

را روزی سهار و درهمه جشنها نیایش کند . بعقیده ویلسن

با بررسی این شواهد می‌توان گفت روحانیانی که در

بهاوشیاپورانا بعنوان مگا معرفی شده‌اند همان مغان ایرانی

ماگی‌های یونانی و پارسیان هندی می‌باشند .

Maga = Mugh = Magi = Parsee

اکنون شواهد ده گانه فوق را بررسی می‌کنیم :

بنظر من (مودی) کورچا که در شماره (الف) ذکر

شده همان سدره یا پیرهن مقدس پارسیان است . آویانگا که

در شماره (ه) ذکر شده ای‌وایانگانا Aiyayaonghana

(در اوستا) و کوستی کنونی است . وارساما (شماره و)

همان برس‌منای اوستاست Baresmana که زرتشتیان هنگام

صرف غذا بکار می‌بردند و یکبار در ضیافت خسرو دوم

بکار بردن آن باعث رنجش سفیر روم شد . بدو منع شرعی

(شماره های ز - ح) در وندیداد اشاره شده است^{۱۱۴} اگرچه

ایرانیان برای خورشید نیایشها و ادعیه خاص دارند اما بطور

کلی برای شماره‌های ج د و ط نمیتوان توضیحات کافی داد شاید

ویلسن در شماره د هدفش مقایسه چهارودا با چهار مجموعه

دینی زرتشتیان : نیایشها ، پشت ها ، یسنا و وندیداد بوده است .

درباره شماره (ی) خصوصیات مگاها :

۱ - ریش‌گذاردن موبدان از قدیم مرسوم بوده و اکنون

نیز مرسوم است .

۲ - مسافرت پیاده شاید مربوط باشد به مغ ، موبدان

از سفرهای طولانی و عبور از رودها و دریاها چون موبدان هنگام سفر می‌بایستی مراسمی را بجا بیاورند ترجیح می‌دادند که پیاده سفر کنند .

۳ - پوشاندن صورت هنگام نیایش شاید مربوط باشد

به استعمال پتی دانه یا پدان Padan, Paitidana فلامین‌ها

Flamines بتی موبدان مهرپرست آتشکده‌های قدیم روم نیز

چنین رسمی داشته‌اند .

درباره سکوت هنگام صرف غذا مسعودی می‌نویسد که

این رسم را کیومرث پایه‌گذاری کرد و می‌گفت هنگام صرف

غذا نباید نیروی بدن صرف سخنوری گردد این عمل به هضم

غذا لطمه وارد می‌آورد^{۱۱۵} .

۹ - مرغ گارود Garud کلمه اوستائی Garonmana

مغان بوسیله گارودا وارد هند شدند ، بعقیده دکتر اسپونر :

مشابهت و ارتباطی هست میان این کلمه و نقش‌های آن در

سنگ‌کنی‌های هند و گارونانای اوستا که به نشیمنگاه

اهورامزدا اطلاق شده است . ظاهراً مطابقه این دو کلمه دشوار

بنظر می‌رسد زیرا «ن» اوستائی در مقابل «ه» هندی قرار

می‌گیرد . ولی در گاتها که بخش کهنتر اوستاست این کلمه

گارودمانا Caro-demana ثبت شده است^{۱۱۶} . و البته این

شکل دوم بیشتر از شکل اول قابل تبدیل به گارودای هندی

است .

اما به عقیده من بهتر است که بجای مطابقه کلمه گارودا

هندی که یک مرغ است با کلمه گارودمانای ایرانی که نام

بهشت ایرانیان است ، روح و معنی این دونام را با هم مقایسه

کنیم گارودا یک وسیله سفر (طی الارض) بوده است .

بشکل یک مرغ تیزپر . فروشی‌ها Faravashis (یا فروهرها

Farohar بمعنی ارواح راهنما) که از بهشت آسمانی بزمین

خاکی می‌آیند در اوستا چنین توصیف شده‌اند (. . . . مانند

انسانهایی بشکل مرغان بالدار^{۱۱۷}) که با سرعتی چون سرعت

۱۰۷ - مقاله اسپونر ص ۴۲۲ .

۱۰۸ - مقاله اسپونر ص ۴۲۱ و نیز تحقیقات درباره پارسیان دکتر

هوگک ص ۲۹۴ .

۱۰۹ - کتابهای مقدس شرق ج ۳۱ ص ۲۳۷ .

۱۱۰ - فرشته ترجمه بریگک ج اول ص ۶۴ .

۱۱۱ - هرودت کتاب اول ص ۱۳۹ .

۱۱۲ - وندیداد فصل دوم ص ۲۹ .

۱۱۳ - یشت پنجم ص ۹۲ .

۱۱۴ - وندیداد کتاب سوم و پنجم .

۱۱۵ - مسعودی ج (۲) ص ۱۰۸/۱۰۹ .

۱۱۶ - یسنا چهل و پنجم شماره ۸ و پنجاهم شماره ۴ و پنجاه و یکم

شماره ۱۵ .

۱۱۷ - فروردین یشت . یشت ۱۳ شماره ۷۱ .